

استقلال خواهی چیست و آیا به آن دست یافته ایم؟



احمد صدیق احمدی

افغانستان ظاهراً در سال ۱۹۱۹ میلادی استقلالش را از استعمار انگلیس اعلام داشت. جالب این‌که از آن زمان تاکنون حاکمان این سرزمین ثبات منطقه‌ای و جهانی افغانستان را حفظ نکرده‌اند. بحران داخلی و یاهم دخالت‌های منطقه‌ای و جهانی باعث شده ثبات در این جغرافیا تا این دم شکل نگیرد؛ این مسئله بویژه پس از مطرح شدن استقلال برجسته بوده‌است. با توجه به این، آیا اعلام استقلال و آزادی یک کشور به تنهایی می‌تواند این رویا را واقعیت بخشد؟ و سرانجام این مفکوره از کجا بوجود آمده‌است؟

پس از جنگ جهانی اول بویژه بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵م) بود که آهسته آهسته مفکوره "استقلال خواهی" شکل گرفت، قبل از این در اواخر قرن نوزدهم آنچه را که امروزه ما به عنوان استقلال می‌شناسیم در میان ملت‌ها مطرح بحث نبود، بلکه در آن زمان اصطلاح "کشورهای تحت الحمايه" و یا "قیمومت" (Protectorate) بر سرزمین‌هایی که استعمارگران بر آن‌ها تسلط داشتند مروج بود، و این یگانه اصطلاح بود که بر ملت‌ها تلقین می‌گردید تا این‌که بعدها رفته رفته مفکوره استقلال خواهی بوجود آمد.

ایالات متحده آمریکا زمانی که پس از جنگ جهانی دوم وارد مراودات سیاسی، نظامی و اقتصادی جهان شد. این کشور پس از آن‌که به عنوان قدرت برتر بویژه در میان کشورهای قدرت‌مند اروپایی ظهور نمود متوجه شد که بسیاری از سرزمین‌های خاور میانه، شرق دور و نیز بخش‌های اعظم از قاره افریقا را استعمارگران اروپایی در میان خود تقسیم نموده‌اند، به دنبال آن دکتورین سیاست خارجی آن کشور طرح مفکوره استقلال خواهی را ظاهراً به هدف آزاد سازی ملت‌ها و در اصل بمنظور بیرون راندن استعمار اروپایی و نیز تسلط بر مستعمرات شان مطرح نمودند. به همین دلیل بود که برای بار نخست کشمکش‌ها میان استعمار نوین (امریکا) و استعمار قدیم (اروپا) بر سر این مستعمرات آغاز گردید. چنان‌که شدیدترین این رقابت‌ها را می‌توان بر سر سرزمین‌های عربی خاور میانه که بر اساس معاهده‌ای "سایکس-پیکو" (۱۹۱۶م) میان انگلستان و فرانسه تقسیم شده بود، مشاهده کرد.

امریکا این کشمکش‌ها را تنها در خاور میانه دامن نزد، بلکه آن را در کشورهای شرق دور نیز دنبال نمود، چنان‌که در اندونیزیا که بخشی از جزایر «مالایا» به حساب می‌رفت، مسلمانان را بر قیام علیه استعمار هالند که از چندین قرن به این سو درین جزایر حضور داشتند، تحریک نمود. با توجه به این‌که ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل تسلط بیشتر پیدا کرده بود، سرانجام بعد از تنش‌های دشوار اندونیزیایی‌ها علیه استعمار هالند قضیه به سازمان ملل راجع ساخته می‌شود و عملاً سازمان ملل سرزمین اندونیزیا را به راه و رسم امریکایی استقلال می‌بخشد. بدین ترتیب یک سره گلیم استعمار هالند از اندونیزیا برچیده می‌شود و استعمار امریکایی در آن سرزمین با لباس جدید حضور پیدا می‌نماید.

در شمال این جزایر، هندوستان زمانی که مشاهده نمود استعمار هالند از منطقه بیرون رانده شده برای اخراج استعمار پرتغال-البته به همکاری امریکا-جرأت بیشتر پیدا کرد تا منطقه‌ای جنوب غربی "گوا" را از آن تسلیم شود. هم‌چنان در سرزمین بزرگ هند-چینی که شامل کشورهای: ویتنام، لاوس و کمبودیا می‌گردد، استعمار فرانسه بنابر فشار امریکا و چین از این مناطق بیرون رانده می‌شود.

استعمارگران اروپایی علاوه بر خاور میانه و شرق دور از سرزمین‌های شمال آفریقا؛ مانند: مراکش (المغرب) البته به تحریک مفکوره استقلال خواهی بیرون رانده می‌شوند، اما این بار به شدیدترین شیوه استقلال و آزادی خواهان را پاسخ می‌دهند؛ چنان‌که نیروهای نظامی فرانسه در جریان مبارزات مردم مراکش علیه استعمار فرانسه آن‌ها را دستگیر نموده و سر آن‌ها را از تن جدا می‌کنند؛ آن‌چه که تا آن زمان نظیرش دیده نشده بود. آن‌ها بعد از جدا ساختن سرهای اسرا به رسم عبرت از آن‌ها عکس برداری می‌نمایند، این عمل وحشیانه‌ی نیروهای فرانسوی در جریان "قیام ریف" در سال ۱۹۲۲م در مراکش صورت می‌گیرد.

تنها مفکوره‌های "کشورهای تحت حمایت" و نیز "استقلال خواهی" نبودند که استعمارگران قبل و بعد از جنگ جهانی اول و دوم آن‌ها را به اهدافی ویژه‌ای بوجود آورده‌باشند، بلکه آن‌ها مفکوره‌ای دیگری را نیز زیر عنوان "کشورهای غیر منسلک و یا بی‌طرف" طرح کرده‌بودند. هرچند مفکوره کشورهای بی‌طرف به هدف خنثی سازی ترویج مفکوره "استقلال خواهی" از سوی وزیر خارجه انگلستان طرح و برای جواهر لعل نهرو-نخست وزیر هند- تقدیم شده‌بود، اما در فضای سیاسی جهان این مفکوره ظاهراً از جانب رهبران کشورهای یوگوسلاوی، هندوستان، اندونیزیا و مصر طرح ریزی شده خوانده می‌شود.

چنان‌چه رهبران کشورهای عضو بی‌طرف در سال ۱۹۵۵م عملاً اجلاس خود را در شهر باندونگ کشور اندونیزیا برگزار می‌نمایند و هر یکی از قدرت‌های روسیه (اتحاد جماهیر شوروی)، چین، امریکا و انگلستان تلاش کردند تا از تصامیم این کشورها بهره برداری کنند، ولی اجلاس به نتایجی دست یافت که اتحاد شوروی، چین و امریکا از آن راضی بودند؛ زیرا این اجلاس به فیصله‌های دست یافته بود که کشورها را بسوی مفکوره "استقلال خواهی" دعوت می‌نمودند، آن‌چه که خلاف میل استعمار انگلیس واقع شد. چنان‌که از نتایج این مفکوره در آن زمان می‌توان به آغاز رخنه نمودن مفکوره استقلال خواهی در قاره آفریقا یاد نمود، زیرا بعد از آن بود که گلیم استعمار قدیم از آفریقا برداشته‌شد و امریکا به عنوان استعمار نوین وارد این قاره گردید.

ایالات متحده امریکا بعد از رخنه کردن مفکوره استقلال خواهی در قاره آفریقا، تلاش‌های زیادی را به خرج داد تا زیردستانی را پیدا نماید که بیشتر این مفکوره را در قاره آفریقا دامن زنند، به همین دلیل بعد از گذشت مدت کوتاهی به چندین مستعمره انگلستان؛ مانند: نایجریه، اوگاندا، تانزانیا، زمبابی... استقلال داده‌شد. علاوه بر آن، فرانسه نیز با پیروی از نقش قدم انگلستان، اجباراً به مستعمرات‌اش؛ مانند: مراکش، تونس، الجزایر، سنیگال... یکی پی دیگری استقلال بخشید، و این روند تاکنون نیز ادامه دارد. چنان‌که در سال ۲۰۱۱م سرزمین سودان با توافق امریکا و انگلستان عملاً از پیکر بزرگ مسلمانان جدا ساخته شد و آن را به سودان و سودان جنوبی میان مسلمانان و عیسویان تقسیم کردند.

از نمونه‌های دیگر آن می‌توان از سرزمین ما افغانستان یاد نمود، کشوری که حاکمانش با دست آویز دموکراسی و آزادی بدون تصامیم خارجی‌ها هیچ تصمیمی را به ثمر رسانیده نمی‌توانند. با گذشته تنها تفاوتش در این است که در آن زمان قدرت‌های بزرگ را استعمار و قدرت‌های کوچک را مستعمره می‌خواندند و در حال حاضر آن گونه روابط را برای مردم آزادی و دموکراسی جلوه می‌دهند!

پرسش اینست که چگونه می‌توان واقعیت این تفاوت را که تنها رنگ و لباس استعمار و مستعمره تغییر نموده و اما در واقع همان استعماری که با تجاوز بر کشورها و ملت‌ها، داشته‌هایشان را به یغما می‌برد، تفرقه افگنی و جنگ را بیشتر از پیش شعله‌ور می‌سازد شناخت. استعماری که به عنوان نجات دهنده‌ای مردم وارد قلمرو شده‌است، آن‌چه که جغرافیای ما قربانی این بحران مدرن می‌باشد.